



جنبش نوین پرولتری

و کمیسیون های کارگری در اسپانیا

مقدمه

آنها دست به اصلاحات جسورانه اقتصادی و سیاسی (و حتی انقلابیهای متعدد) بزند، رشد اینگونه سرمایه داری چنین طبقه ای را ایجاد نمی کند. علت این مساله صرفاً ضعف کمی و اقتصادی بورژوازی نیست، بلکه شرایط انفجاری و قدرت نسبی طبقه کارگر در این کشورها باعث میشود که هر حرکت دمکراتیکی مجرائی برای باز شدن مبارزات رادیکال توده های عظیم باشد. بدین ترتیب در این کشورها برخلاف کشورهای سرمایه داری پیشرفته بورژوازی و پرولتاریا از همان اول درد و سوی سنگر قرار دارند و بورژوازی خصلتی سراپا ارتجاعی دارد. پس ناهنجاریهای حاصل از رشد سرمایه داری، در این کشورها، حل نشده باقی مانده بر روی هم انبار می شوند. تجمع آنها نه تنها باعث بحرانهای اجتماعی غیر قابل تحملی میشود، بلکه خود رشد آتی سرمایه داری را دچار ناهنجاریهای بیشتر و تحمل ناپذیرتری می سازد.

در چنین شرایطی تنها طبقه ای که رسالت رهبری جنبش اجتماعی برای از میان برداشتن ناهنجاریها و باز کردن راه برای رشد نیروهای مولده را دارد طبقه کارگر است. ولی واضح است اگر طبقه کارگر نتواند آنچنان قدرت سیاسی پیدا کند که دست به اصلاحات

یکی از ضعیف ترین حلقه های زنجیر امپریالیزم در دوران کنونی کشورهای هستند که سرمایه داری در آنها نه بر اساس رشد ارگانیک تولید کالای (و نیازهای عینی طبقه نوظهور بورژوازی) بلکه بر اساس واردات صنایع و ماشین آلات از کشورهای امپریالیستی (مطابق با نیازهای مبرم مرحله فعلی امپریالیزم)* و زیر نفوذ و حمایت مستقیم دیکتاتوری های پلیسی کم و بیش متکی بر امپریالیزم در حال رشد است. از قبیل کشورهای آمریکای لاتین. و از جمله ایران. تنش های شدید و مداوم اقتصادی و اجتماعی که در طی همین دهه اخیر در تمام این کشورها مشاهده شده است حاکی از بحرانهای شدید درونی آنهاست. ویژگی این بحرانها از ویژگی رشد سرمایه داری در این کشورها ناشی میشود. اگر انکشاف ارگانیک سرمایه داری (که در غرب صورت گرفت) همراه با رشد خود طبقه بورژوازی را نیز بوجود آورده حاضر بود جسورانه با ناهنجاریهای حاصل از رشد سرمایه داری و محدودیتهای روبنایی بر آن مبارزه کند و برای از میان برداشتن

* برای مطالعه مفصلتر این مساله رجوع کنید به مقاله "یادداشتها درباره صنعتی شدن ایران" کندوکاو، شماره ۴

انقلابی برای حل تضاد های حاصل از رشد سرمایه داری بزند ، این اصلاحات را در چارچوب سرمایه داری متوقف نخواهد کرد . پس در مقابل چنین جوامعی دوره وجود دارد : یا انقلاب آشکارا ضد سرمایه داری ، تحت رهبری طبقه کارگر . یا نوعی مابور . د مکر اتبزه شدن و لیبرالیزه شدن رژیم ، بمثابة عقب نشینی در مقابل مبارزه طبقه کارگر و توده های زحمتکش . اینکه کدامیک از این دوره در پیش گرفته شود و تا کجا به پیش برود ، در تحلیل نهائی بستگی به آگاهی ، سازماندهی و مبارزه طبقه کارگر دارد . ولی اشکال کار دقیقاً همینجاست .

همان شرایطی که این کشورها را ، از لحاظ عینی ، حلقه های ضعیف امپریالیزم در دوران کنونی میسازد ، وحدت ، بسیج ، و سازمانهایی طبقه کارگر در بطن جامعه را ، درون سازمانهای سندیکائی عینی کم و بیش دمکراتیک ، غیر ممکن میسازد . فقدان سندیکاهای آزاد طبقه کارگر را برای مدت زیادی در حالت اتمبزه و غیر متشکل نگاه میدارد (امری که از کارائی مبارزه طبقاتی آن شدیدا میکاهد) ، و به سازماندهی جنبش کارگری خصوصیات می دهد که با معیارهای سازماندهی سنتی طبقه کارگر آنطور که در کشورهای پیشرفته غربی می شناسیم کاملاً ارزیافتنی نیست .

در واقع تکوین جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری پیشرفته در محیط جنبش ها و انقلابهای بورژوا - دمکراتیک صورت گرفت . طبقه کارگر ، که همراه با بورژوازی وارد مبارزه سیاسی شده ، وسازمان یافته بود ، بلافاصله از این سازمانهایی برای احقاق حقوق صنفی خود در مقابل بورژوازی استفاده کرد و با استفاده از شرایط انقلابی و شرایط دمکراتیک حاصل از انقلاب توانست در بطن جامعه بورژوازی تشکیلات با ثبات و وسیعی ، یعنی سندیکاهای کارگری را ، ایجاد کند ، که بخش عظیم طبقه کارگر را در بر گرفته و سازمان میدهد .

واضح است که آن شرایط عینی که در بالا آوردیم تحت دیکتاتور پلیسی رژیمهای مورد بحث ما موجود نیست ، و در چنین شرایطی نمیتوان انتظار بوجود آمدن جنبش وسیع و مداوم طبقه کارگر و سندیکا - های کارگری از نوع بالا را داشت . در این زمینه آنچه وجود دارد از یکطرف سندیکاهای عمودی (سندیکاهای زرد یا سندیکاهای پلیسی) هستند که خود این رژیم ها ، تحت کنترل مستقیم پلیسی سیاسی ایجاد می کنند ، تا بتوانند بمنظور کنترل و بسیج طبقه کارگر در چارچوب چنین رژیمهایی از آن استفاده کنند . و از طرف دیگر بجای جنبش وسیع و متشکل طبقه کارگر نیز بطور کلی میتوان گفت اعضا بهای کم و بیش پراکنده ای وجود دارند که بطور مخفی سازمان داده میشوند . درست است که این اعضاها گهگاه ، و در تحت شرایط پیشامدی ویژه ای وسعت میگیرند و تبدیل به جنبش وسیع ، رادیکال و نیرومندی میشوند ، ولی از آنجا که این مبارزات عموماً ، توسط سازمانهای خود طبقه کارگر ، در برنامه یک روند دراز مدت قرار ندارند ، و بدین دلیل بهم مربوط نیستند نمی توان نام جنبش کارگری بمعنای واقعی کلمه بر آنها نهاد .

آنچه در بالا در مورد جنبش کارگری تحت چنین رژیم هائسی گفته شد عموماً صحیح است . یعنی تا زمانیکه طبقه کارگر شکل مناسب تشکیلاتی برای سازمان دادن و بهم پیوند دادن مبارزات خود و هدایت و رهبری صحیح مبارزه در شرایط ویژه ملی و محلی را پیدا نکرده است ، تشکیلات مخفی قادر بانجام این وظیفه نیستند . چون جنبش کارگری اساساً جنبشی توده ایست و احتیاج به وسعت عمل دارد . شرایط مخفی اجازه تحقق چنین وسعت عملی را نمیدهد . قواعد و دیسپلین مخفی کاری هیچ وجه مشترکی با قواعد جنبش ها و سازمانهای توده ای ندارد . و بناچار محدود به دسته ها و شاخه های محدودی ، بدون رابطه مستقیم با یکدیگر میشود .

* البته اینجا مقصود سازماندهی حزبی نیست ، که تحت چنین شرایطی باید شدیداً مخفی باشد .

تشکیلات لازم برای هدایت مبارزه در شرایط دیکتاتور فاشیستی یا پلیسی - که باید مانند همه سازمانهای کارگری نماینده تمامیت یا بخش عظیمی از طبقه کارگر باشند - اولاً فقط در دوران برخاست جنبش کارگری است که می توانند بطور عینی ظاهر شوند ، چسبون در دوران رکود جنبش شرایط خفقان پلیسی هر سازمان عینی یا حتی نیمه عینی را از بین می برد . ثانیاً باید چنان انعطاف پذیر باشند که هم بتوانند کار مخفی را با کار عینی با استفاده از امکانات محدود کار عینی - که برخی وجود دارند و برخی حاصل برخاست جنبش کارگری هستند - توأم کند و هم بتوانند در مدت کوتاهی ظاهر شوند ، عمل کنند ، و سریعاً بسط یابند ، و در شرایط عقب نشینی فوراً منقبض و مخفی شوند . واضح است تشکیلات سندیکائی ، با برنامه و اساسنامه و شرایط عضوگیری و بورکراسی عریض و طویلشان کمتر از هر شکل سازماندهی دیگری شرایط بالا را داراست .

تاریخ جنبش کارگری تا کنون نشان داده که در شرایط دیکتاتور کیمته های کارخانه و کمیسیونهای کارگری اشکالی هستند که از بسیاری جهات مناسب برای این شرایط می باشند . لازم به تذکر است که بررسی تکوین و عملکرد این سازمانها بهیچوجه بمنظور الگو برداری ، نمونه دهی ، و تعمیم آنها به هر شرایطی نیست . شکل سازماندهی هر مبارزه مشخص را خود مبارزه است که تعیین می کند نه الگوهای از پیش ساخته شده ، یا نمونه های برداشته شده . توجه به تجربیات تاریخ جنبش کارگری بمنظور بسط بینش برای درک بهتر و سریع تر انکشاف مبارزات آتی صورت می گیرد . همین ویس .

پس کمیسیونهای کارگری چه هستند ؟ بسیار ساده است . هنگام برخاست هر مبارزه مشخص ، مثلاً یک اعتصاب مشخص ، کارگران درگیر در مبارزه کمیسیون یا کیمته ای انتخاب می کنند (شرط عضویت در کیمته تعلق به کارخانه یا سازمان خاصی نیست بلکه بر اساس شرکت فعال در پیشبرد مبارزه مورد نظر است) تا مبارزه را سازمان دهد . بدین معنی که مذاکره با کارفرمایان و مطرح کردن تقاضا - های مبارزه را بعهده بگیرد . پیشبرد مبارزه را تدارک ببیند (تدارک مالی و غیره) . با نمایندگان سایر کارگران وارد مذاکره شود تا در صورت لزوم همکاری و پشتیبانی فعال آنها را جلب کند . اگر مبارزه مورد نظریک مبارزه منفرد و زود گذر باشد ، طبیعی است که کیمته مزبور هم بهمان نسبت زود گذر خواهد بود . ولی در شرایط برخاست عمومی جنبش هر یک از این کیمته ها می تواند بزودی نمایندگان کارخانه ها ، اصناف و سازمانهای سیاسی مترقی را (تمام سازمانهایی که حاضرند در پیشبرد مبارزه مورد نظر فعالانه کمک کنند) بخود جلب کند و تبدیل به تشکیلات نیرومندی گردد که نماینده اکثریت عظیمی از کارگران و مبارزین و سازمانهای مترقی است . یا اینکه کلیه کیمته ها و کمیسیون های تشکیل شده در یک منطقه می توانند متحد شده و فدراسیونی درست کنند که تشکیلاتی بهممان نیرومندی است .

پس واضح است که کمیسیونها یا کیمته های کارگری را جدا از پایه توده ای شان - آنها فقط در دوران برخاست مبارزه - نمی توان بررسی کرد . کمیسیونهای کارگری برخلاف سندیکاها بمعنای سنتی کلمه سازمان نیستند (با اساسنامه ، لیست اعضا ، حق عضویت ، شرایط عضویت و غیره) . بلکه بخش متشکل جنبشی هستند که تمام کارگران بدون هیچ قید و شرطی (تنها شرط شرکت فعال در مبارزه است) می توانند در انتخاب آن شرکت کنند و با ابتکار عضو آن محسوب می شوند . بدین ترتیب کمیسیونها سدهائی را که سندیکاهای کارگری ما بین کارگران متشکل و غیر متشکل بر پا می کنند فرو می ریزند . این کیمته ها و کمیسیونها تا کنون به اشکال مختلف در هر جا که جنبش کارگری وجود داشته پیدا شده اند . ظهور آنها در روسیه شیلی ، اسپانیا و پرتغال ، بویژه برجسته بوده است . در این میان کمیسیونهای کارگری در اسپانیا از نظر وسعت و مخصوصاً حفظ تداوم مبارزه تحت رژیم فاشیستی ، از همه برجسته ترند و مظهر جنبش نوین کارگری در اسپانیا بشمار میروند .

اعتصاب‌های عظیم سال ۱۹۶۶ در اسپانیا، همراه با ظاهر شدن کمیسیون‌های کارگری مظهر یک تحول کیفی در جنبش کارگری اسپانیا تحت رژیم فاشیستی فرانکو بود. تحولی که در طی دو دهه طولانی از پایان جنگ داخلی (۱۹۳۹) تا سال ۱۹۶۶ تکوین یافته بود. و سرآغاز یکی از نادرترین تجربیات جنبش جهانی طبقه کارگر، یعنی جنبش طولانی و مداوم کارگری در شرایط حکومت فاشیستی را نشانه زد.

تسلط فاشیسم بر اسپانیا خود یکی از فجیع‌ترین و ناثراثرنگیزترین شکست‌های جنبش کارگری و بازتاب‌کننده یکی از بیش‌رمانه‌ترین نمونه‌های استالینیزم است. بعد از انقلاب اکتبر در هیچ کجا جنبش خود انگیخته طبقه کارگر آنچنان سریع بر نخاسته بود و بچنان وسعت و عمق نرسیده بود. در هیچ کجا مخالفت پیشگامان طبقه با سیاست‌های ضد انقلابی رهبران رفرمیست آنقدر رشد نکرده بود. هرگز طبقه کارگر این چنین فداکارانانه بدون اسلحه به پیشواز دشمن مسلح نرفته بود. در شرایطی که رهبران احزاب کمونیست کلیدهای انبارهای عظیم اسلحه را، که از مسکو وارد شده بود، در دست داشتند. در این انقلاب خیانت تاریخی استالینیزم بهمان اندازه رادیکالیزم و وسعت جنبش برجسته شد. در اینجا دیگر ابزار خیانت به تنزل در مقابل بورژوازی، خودداری از مسلح کردن کارگران، و مخالفت و ضدیت با هر اقدام و ابتکار انقلابی توده‌ها (از قبیل پس‌گرفتن زمین‌ها از دهقانانی که بطور خود انگیخته دست به اصلاحات ارضی زده بودند) محدود نشد. اگر چه همین تنزل و ضدیت یکی از عوامل اصلی سرخوردن خرد بورژوازی از رهبری کارگری و گرد آمدن آنها زیر پرچم فرانکو بود. بلکه بهمان نسبت که جنبش کارگری، با انرژی و پیگیری خستگی ناپذیرش چارچوب‌های تنگ رفرمیستی را می‌شکست مخالفت رهبران جنبش با خود جنبش خشن‌تر و آشکارتر می‌شد. غیر قانونی کردن سازمان‌های چپ مستقل از حزب کمونیست، توسط رهبران حزب کمونیست و کشتار عمده زیادی از رهبران آنها بدستور رهبران حزب کمونیست فقط نمونه‌هایی است از این خیانت. شکست فجیع طبقه کارگر و پیروزی قاطعانه فرانکو در جنگ داخلی تعجب‌آور نیست.

بدون در نظر گرفتن این شکست تاریخی، درک اشکالات آغاز نوین جنبش کارگری و چگونگی آن امکان ندارد. استقرار دیکتاتوری فاشیستی با متلاشی شدن کامل تمام سازمان‌های کارگری و معدوم شدن تقریباً کلیه کادرها و مبارزین جنبش همراه بود. رکود کامل حاصل از این شکست سال‌های طولانی (بیش از ده سال) حکمفرما بود. در طی ده سال بعد از پیروزی فرانکو حتی یک اعتصاب مهم صورت نگرفت. مبارزین کمونیست، سرخورده از سیاست‌های فرصت طلبانه حزب کمونیست، و در مقابل رکود جنبش خود انگیخته طبقه کارگر به مبارزه چریکی روی آوردند، تا مگر با جانبازی‌های قهرمانانه خود حرکتی در طبقه کارگر ایجاد کنند. این جنبش اگر چه رفته رفته وسعت قابل توجهی پیدا کرد ولی در رابطه با هدف خود کوچکترین موفقیتی کسب نکرد. تا سال ۱۹۴۷ حتی یک اعتصاب مهم هم اتفاق نیفتاد. نا توان از پیوند دادن مبارزات خود با مبارزات طبقه کارگر جنبش چریکی بناچار منزوی شد. و با شروع تشدید خفقان فاشیستی، که فرانکو در سال‌های ۴۷-۱۹۴۵ با استفاده از آتسمسفر ارتجاعی که بعد از جنگ در اروپا حاکم شده بود و سیاست ضد کارگری "جنگ سرد" ویژگی‌های آن بود. در سراسر اسپانیا براه انداخت ضربه نهایی و تعیین کننده را بر این جنبش وارد آورد.

ولی این پندار، این آرزوی دیرینه بورژوازی از بد و پیدایش، که میتوان طبقه کارگر را بکمک سرکوب و خفقان وحشیانه فاشیستی برای همیشه خاموش کرد، در واقع پندار خامی بیش نیست و بورژوازی

همواره بعد از دست‌یازیدن به این روش، هر دفعه بیشتر از دفعه قبل، به خام بودن این پندار پی برده است. شرایط سرکوب فاشیستی اگر چه پیکار کارگری را پراکنده و بدون پیوند درونی با هم می‌کند، و از این لحاظ توازن قوا را بنفع بورژوازی تغییر می‌دهد، ولی از طرف دیگر مضر خود را هم دارد که در مرحله‌ای برمزبایش غلبه می‌کند. چون روش سرکوب بی‌مهابای هر اعتصاب یا مبارزه کارگری، سرکوبی که گهگاه ناچاراً شکل مسلحانه و کشتار بخود می‌گیرد، نه تنها هر مبارزه کارگری را شدیداً رادیکال و سیاسی می‌کند، و آگاهی سیاسی طبقه کارگر را با سرعت بالا می‌برد، بلکه بعد از آنکه سطح مبارزه از مرحله معینی بالاتر رفت بمعنای آتسمسفر جنگ داخلی و حکومت نظامی دائمی است. بعلاوه وقتی خصلت وحشیانه این سرکوب از حد معینی بگذرد (که خود بستگی به بالا رفتن سطح مبارزات دارد) تاثیر یک چنین سرکوبی بر روحیه کارگران، بعد از هر مبارزه، چنان آتسمسفر سرخوردگی ایجاد می‌کند که بازده کار عملاً بحد قابل توجهی پائین می‌آید، بدون اینکه بورژوازی بتواند کاری در مقابل آن بکند. چنین وضعی بعد از مرحله‌ای تحمل ناپذیر خواهد بود. طبقه کارگری که آگاهی طبقاتیش شروع به تکامل و رشد کرده است همچون دشمن عمده و تنها دشمن آشتی ناپذیر رژیم دیکتاتوری وارد مبارزه می‌شود. ولی دشمنی را که غالبترین مقام را در فرایند تولید دارد نمی‌توان صرفاً بزور (حتی اگر این زور، زور منظم ترین، بیرحم ترین و بی‌مهابا ترین، ابزار سرکوب باشد) از میدان بدر کرد. چنین دشمنی بناچار وارد محاسبات طبقه حاکمه در تعیین سیاست‌ها خود میشود: وی را وادار به عقب نشینی می‌کند. عقب نشینی‌هایی که در ابتدا نه تنها بسیار محدود بلکه اغلب نبرنگ بازمانده و جعلی-اند. اغلب هزاران تله جور و اور و رنگارنگ در اطرافشان کار گذاشته شده. مضمون این عقب نشینی عبارتست از ایجاد ابزار، و اتخاذ روش‌هایی برای مهار کردن، و مهمیز زدن به پیکار کارگری، بعوض سرکوب وحشیانه آن. این ابداء بدان معنی نیست که سرکوب از میان می‌رود بلکه بدان معنی است که سعی میشود تا آنجا که ممکن است جنبش کارگری را با روش‌های دیگر مهار کرد، و آنرا در مجاری بی‌ضرر و بی‌خطری انداخت.

چنین ابزاری اغلب سندیکا‌های پلیسی و زرد است، که تحت کنترل مستقیم پلیس مخفی ایجاد می‌شوند. هدف این سندیکاها ادغام کارگران در سیستم و ایجاد این توهم است که دولت در واقع حاضر است به خواسته‌های آنها، گوش بدهد و نمایندگان آنها را بپذیرد و خلاصه اینکه دولت طرفدار آنهاست، و اگر کارگران از طرق صحیح سندیکائی خواسته‌های خود را مطرح کنند با آنها رسیدگی می‌شود و احتیاجی به جنگ و دعوا نیست. دوروبر این سندیکاها هزاران جور تله‌های رنگارنگ تعبیه شده‌اند که یکی از آنها هرچه آلوده تر کردن تجمعات کارگری با مأمورین پلیس مخفی و آتسمسفر پلیسی است. و از این طریق شناختن و دستچین کردن فعالترین و آگاه‌ترین کارگران برای از میان برداشتن فوری آنها در لحظات حادث شدن مبارزه و خفه کردن هر مبارزه‌ای بدین طریق.

فرانکو نیز، همراه با شروع مبارزات کارگری، سندیکا‌های عمودی زرد را، همچون مظهر مادی عوام‌فریبی‌های روزانه اش ("عدالت اجتماعی"، "احترام بحقوق زحمتکشان" و مرخرفات دیگری که خوب می‌شناسیم) تاسیس کرد. این سندیکاها دو طبقه داشت. یکی Linea de Mandos که مرکب از یک کمیته اجرائی انتصابی بود که مستقیماً مأمورین دولت فاشیستی بودند و Linea electiva که مرکب از نمایندگان کارگران در سطح کارخانه‌ها و اصناف مختلف بود. مذاکرات توسط کمیته اجرائی انتصابی صورت می‌گرفت. ولی ترجیح داشت که این کمیته قبل از مذاکرات با اعضا Linea electiva مشورت کند. شیوه‌های انتخابات این طبقه زیرین سندیکاها هم احتیاجی به توصیف ندارد.

حزب کمونیست، که بعد از شکست انقلاب کلیه کادرهای مبارزش معدوم شده و به بی‌عملی مفرط افتاده بود، و صرفاً سرخود را با

فحش دادن به جنبش چریکی گرم می‌کرد، همراه با نضج گرفتگی سندیکاهاى زرد سیاست فرصت طلبانه‌ای در قبال آنها اختیار کرد. یعنی اینکه چون سندیکاهاى مخفی وسعت کافی برای سازمان دادن مبارزه را نمی‌توانند بدست آورند، کارگران می‌باید، با استفاده از امکانات قانونی، سندیکاهاى زرد را تبدیل به پلاتفرم خود کرده و تقاضاهای خود را از آن طریق مطرح کنند. این سیاست عملاً فرقی با سیاست خود فرانکو در قبال سندیکاها نداشت* چون تنها هدف رژیم فرانکو از ایجاد سندیکاها این بود که کارگران باین امید واهی که می‌توانند از این سندیکاها بمنظور احقاق حقوق خود استفاده کنند، سعی کنند بیکار صنفی خود را در این مجاری تحت کنترل پلیس سازمان دهند. تبلیغات کارگری رژیم فرانکو در واقع حول همین مساله (تشویق کارگران به استفاده از سندیکاهاى دولتی برای طرح حقوق خود) در میزد. خوشبختانه نفوذ حزب کمونیست در آن دوره آنچنان نبود که مواضع فرصت طلبانه اش بتواند، مانند دوران انقلاب، ضریبات قاطع و تعیین کننده‌ای به جنبش کارگری بزند.

موضع خود کارگران در رابطه با سندیکاهاى زرد کاملاً با موضع حزب کمونیست متفاوت بود. و موضع صحیح آنها برغم دخالت‌های مداوم و ضد انقلابی حزب کمونیست به مبارزه و سازماندهی مستقل طبقه کم کارگری بود. این درست است که اکثریت طبقه کارگر در شرایط دیکتاتوری و پراکندگی مبارزه که اجازه هیچ سازماندهی مداومی را نمی‌داد بسمت سندیکاهاى زرد کشیده شدند ولی توجیه و علت آنها برای شرکت در این سندیکاها کاملاً متفاوت با نغمه‌های فرصت طلبانه حزب کمونیست بود. آنها علیرغم نفرت عمیق طبقاتی خود و بدون هیچ توهمی در باره اینکه این سندیکاها متعلق به چه طبقه‌ای و در خدمت چه کسی هستند در آن شرکت کردند، چون در آن شرایط راه دیگری برای متشکل شدن (نه مبارزه) نداشتند. بنابراین در تحلیل نهائی شرکت خود را در واقع وسیله‌ای (نه هدف) برای سازماندهی خود و ارتقاء مبارزات مستقل خود می‌دیدند. در واقع علیرغم آتسفر پلیسی سندیکاها کارگران اینجاءو آنجا موفق می‌شدند نمایندگان خود را انتخاب کنند. واضح است که نمایندگان این سندیکاها، حتی اگر فرداً نمایندگان خود کارگران باشند نه می‌توانند و نه امکان این را دارند که از طریق این سندیکاها قدمی در راه منافع کارگران بردارند. این سندیکاها بدین منظور ساخته نشده‌اند. نقش مثبتی که این نمایندگان می‌توانند ایفا کنند - بجز افزایش نقش پلیس در سندیکاها و شیوه‌های کثیف رژیم در انتخابات و ارتقاء آگاهی کارگران از این طریق - این است که کارگران پیشگام و انقلابی که می‌توانستند بنحوی از سوراخ سمه‌ها و تله‌های انتخابات سندیکائی رد شده و بسمت نمایندگی انتخاب شوند بهترین امکانات را برای برقراری رابطه با توده کارگران جلب و اعتماد آنها و کمک به کار مخفی سازمان دادن مستقل آنها داشتند. فراموش نکنیم در عین حال نقطه ضعف موقعیتشان هم همین جا بود: باسانی شناخته میشدند.

کرد و همین امر باعث روشن شدن بیشتر کارگران در مورد سندیکاهاى زرد گشت. در فوریه سال ۱۹۵۱ یک حرکت وسیع توده‌ای در اسپانیا در اعتراض به بالا رفتن نرخ اتویوس با امتناع مردم از استفاده از سرویس‌های اتویوس آغاز شد. این حرکت، بعد از برخورد با پلیس و مبارزه قهری شدید - آتشی زدن مغازه‌ها و غیره - به یک جنبش وسیعی تبدیل شد که طبیعتاً عده‌ای از کارگران را هم در بر گرفت. در این شرایط آن نمایندگان کارگران، که با انتخاب شدن بسمت نمایندگی، در میان توده کار-

* میگوئیم سیاست حزب کمونیست نه موضع حزب کمونیست. واضح است که موضع حزب کمونیست در رابطه با سندیکاها این بود که این سندیکاها پلیسی و ارتجاعی‌اند، ولی موضع رژیم چنین نبود. ضمناً شباهت زیاد این سیاست با سیاست فعلی حزب توده شایان توجه است.

گران شناخته شده بودند - بکم ارتباطات مخفی و حزبی و غیره - با استفاده از اوضاع مساعد دست به سازمان دادن اعتصابی زدند که تبدیل به یک اعتصاب عمومی وسیع در سطح بارسلون گشت (اولین اعتصاب عمومی در بارسلون، اولین اعتصاب عمومی آگاهانه، و دومین اعتصاب بعلت ماهیت آگاهانه اش، و تبلیغات وسیعی که در اطرافش شد، و با استفاده از محیط مناسب، منجر به تظاهرات وسیعی در مرکز شهر و اعتصابات وسیعی در باسک، پامپلون، و مادرید گشت. عکس‌العمل وحشیانه رژیم فرانکو اگر چه توانست اعتراضات و تظاهرات توده‌ای را خفه کند ولی تاثیر آن بر اعتصابات و مبارزات کارگری کاملاً معکوس بود. گروه‌ها و نیروهای مخفی که با آغاز موج وسیع و طولانی اعتصابات وارد مبارزه عملی در پیوند با کارگران شده بودند، دست در دست نمایندگان شناخته شده طبقه کارگر، نه تنها توانستند تداوم مبارزات را حفظ کنند، بلکه باعث شدند مبارزات در سالهای بعدی تعدد و وسعت بیشتری بخود بگیرد.

افزون بر خفقان فاشیستی، سرمایه داری ضعیف اسپانیا استثمار هرچه بیشتر کارگر را ایجاد می‌کرد. و فاشیزم خود وسیله‌ای بود برای هرچه محدودتر کردن حقوق صنفی طبقه کارگر. در سال ۱۹۵۵، بعد از پانزده سال که از سلطه فاشیزم می‌گذشت قدرت خرید کارگران اسپانیا به کمتر از نصف تقلیل پیدا کرده بود. این استثمار - افزونه (نسبت به سطح متوسط استثمار در اروپا)، در واقع منبع اصلی انباشت سرمایه در اسپانیا بود و جز لاینفک سرمایه داری اسپانیا محسوب می‌شد. شدت و سرعت انکشاف مبارزه کارگران بعد از اعتصاب عمومی سال ۱۹۵۱، در این رابطه قابل درک است.

فرانکو بعد از آنکه کوشش‌هایش برای خفه کردن موج جنبش بجائی نرسید از در "مصالحه" وارد شد تا با کانالیزه کردن جنبش کارگری آنرا به وعده و وعید مشغول کند، و در فرصت مناسب تری وقتی جوش و خروش جنبش شروع به فروکش کرد ضربه نهائی را وارد کند. عمال رژیم اعلام کردند که کارگران می‌باید بعوض مبارزات "آنارشیستی" کنگره‌های سندیکائی تشکیل دهند و تقاضاهای خود را بکنواخت و روشن کنند تا رژیم بتواند در باره شان اقدام کند. تشکیل دهندگان این کنگره‌ها هم روشن است: کسی بجز نمایندگان سندیکاهاى زرد - اغلب عمال خود رژیم - نبود. در این مورد هم حزب کمونیست به دنباله روی از رژیم ادامه داد و از کارگران دعوت کرد از طریق کنگره‌های سندیکاها برای حقوق خود اقدام کنند. در کنگره‌های ناحیه‌ای و سرتاسری که تشکیل شد (در سال ۱۹۵۵) نمایندگان واقعی کارگران با آنکه اقلیت کوچکی بودند با شهامت از حقوق کارگران دفاع کردند. پلاتفرمی که در این کنگره‌ها بتصویب رسید و "صورت قانونی" پیدا کرد شامل حداقل دستمزد - معادل دو تا سه برابر متوسط دستمزد در آن موقع - تساوی حقوق برای کار مساوی، بیمه بیکاری و غیره بود. این پلاتفرم بخودی خود دستاورد مهمی بود. ولی کارگران، بر خلاف رهبران حزب کمونیست بخوبی می‌دانستند که قبول این پلاتفرم از طرف رژیم مانوری بیش نیست و هنوز تا تحقق آن راه زیادی مانده است. و سپردن تحقق آن به سندیکاها بجائی نخواهد رسید. بدین ترتیب کارگران کمسیونهائی از میان خود برای مذاکره با کارفرمایان و مطالبه حقوق "قانونی" شده انتخاب کردند. این کمسیونه‌ها که نشان دهنده نفرت عمیق کارگران از سندیکاهاى زرد و "روشهای قانونی" بود به کارگران اجازه می‌داد تا بجای فشار گذاشتن بر سندیکاها و ائتلاف نیروی خود مستقیماً بر کارفرمایان فشار بگذارند. همانطور که انتظار مهربت با جرا گذاشتن آن پلاتفرم کار آسانی نبود. اولین مذاکرات عملاً بجائی نرسید. کارگران مبارزه را شدیدتر کردند. از سال ۱۹۵۵ تا اوائل سال ۱۹۵۶ شدت برخورد ها و مبارزات رو به افزایش گذاشت. مثلاً اعتصاب کفشان پامپلون در آوریل ۱۹۵۶ (بچنان سرعتی گسترش یافت که در عرض مدت کوتاهی صد هزار کارگر را در بر گرفت. اگر عقب نشینی سریع رژیم نبود مبارزه بازم بیشتر وسعت می‌گرفت. ولی رژیم با افزایش فوری ۱۶ درصد

به دستمزدها و افزایش بیشتر آنها در پائیز موافقت کرد. اعتصابهای کارگری فرونشست. ولی کارگران، که به ماهیت رژیم و وعده های او آگاه بودند، آغالشگری خود را تا پائیز ادامه دادند. تا اینکه رژیم با افزایش دستمزدها تا ۷۰ درصد موافقت کرد. اگر کنترل شدید دستمزدها توسط دولت و پائین رفتن مداوم سطح زندگی طبقه کارگر بعد از جنگ داخلی تا سال ۱۹۵۶ را در نظر داشته باشیم می توانیم درجه تاثیر مثبت این پیروزی بر روحیه کارگران را درک کنیم.

در اینجا یک نکته در رابطه با ماهیت سیاسی این موج طولانی اعتصاب احتیاج به تذکر دارد. همانطور که گفتیم بعد از تسلط فاشیسم دولت خود کنترل کامل و اکید شرایط کار و دستمزدها را در اسپانیا در دست گرفت. بدین ترتیب نه تنها کارگران حق مذاکره با کارفرمایان را نداشتند، و می بایست تقاضاهای خود را صرفاً با نمایندگان سندیکاها و دولتی مطرح می کردند، بلکه کارفرمایان نیز حق مذاکره با سندیکاها را نداشتند. دولت در این میان واسطه اکید بود. پس کارگران برای افزایش دستمزدها خود مستقیماً با دولت طرف بودند و این دولت بود که می بایست عقب نشینی می کرد نه کارفرمایان منفرد. این امر نه تنها مبارزه صنفی را مبارزه ای سیاسی بر علیه دولت می کرد، بلکه نیاز عینی و مبرم تعمیم و گسترش مبارزات را مطرح می کرد. روشن است که این تعمیم و گسترش کار آسانی نیست. ولی همین نیاز عینی بی شک عاملی در وسعت بی سابقه مبارزات کارگری در اسپانیا در سالهای دهه ۱۹۵۰ بود. خصلت سیاسی این مبارزات به روشنی در اینجا دیده می شود که مبارزات کارگری نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ محرک برخاستن جنبش توده ای و ظهور نیروهای جدید ضد فرانکوئی و ضد فاشیستی شد و در شرایط بحران عمیق اقتصادی نه تنها به دستاوردهای صنفی نائل آمد بلکه باعث سقوط کابینه در سال ۱۹۵۷ و تشکیل کابینه جدیدی شد، که وزنه فلا نژیست های طرفدار فرانکو در آن بسیار ناچیز و در عوض وزنه تکنوکراسی بطور چشمگیری افزایش یافته بود.

کمیسوئهائی که کارگران در سال ۱۹۵۵ برای مذاکره با کارفرمایان انتخاب کردند مختص یک یا چند کارخانه نبود و خصلت عمومی داشت. این کمیسوئه ها بعد از آن نیز در هر اعتصاب مهمی پدیدار می شدند. ویژگی اصلی کمیسوئه های این دوره خصلت موقتی شان بود. بدین معنی که خصلتی کاملاً گذرا داشتند و بعد از خاتمه هر اعتصاب و مبارزه از میان می رفتند. این ویژگی از خصلت شرایط موجود ناشی می شد و باید دقیقاً درک شود. کمیسوئه ها ساختارهایی غیر قانونی و شدیداً مورد نفرت رژیم فرانکو بودند. بدین ترتیب اساساً نمی توان آنها را همچون ساختار تشکیلاتی مشخص درک کرد (مانند سندیکاها). وجود آنها بستگی به وجود جنبش دارد و ویژگی آنها ویژگی جنبش است. بهمین دلیل در اسناد آنها همیشه صحبت از "جنبش کمیسوئه های کارگری" است نه "کمیسوئه های کارگری". دوام و هماهنگی و پیوند ما بین کمیسوئه های کارگری بستگی تمام به پیگیری و مهارت طبقه کارگر در سازماندهی، شدت جنبش، و محیط دارد. در این مرحله هنوز جنبش کارگری به آن درجه از سازمانیابی و هماهنگی و همبستگی نرسیده بود که بتواند کمیسوئه ها را بطور دائمی حفظ کند. نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ صرفاً سرآغاز جنبش نوین کارگری اسپانیا بود.

کمیسوئه های کارگری

اوج گیری و آغاز قطعی و تعیین کننده جنبش نوین کارگری، یعنی جنبش کمیسوئه های کارگری، در اوائل دهه ۵۰ شصت (۱۹۶۲) آغاز می شود. در این دوره اعتصابها آنچنان شدت می گیرند که اغلب صدها هزار و گاهی نزدیک به یک میلیون کارگر را در بر می گیرند، و روشهای وحشیانه سرکوب فاشیستی (اخراج و محرومیت از کار، زندان،

تبعید و شکنجه) دیگر آنچنان تاثیری بر انکشاف این موج خشکین ندارد، و برای رژیم فرانکو جز تن در دادن به بخش عمده ای از خواست های طبقه کارگر راهی باقی نمی ماند. در این دوران است که کمیسوئه های کارگری همچون ارگانه های اصلی سازماندهی مبارزه بوجود می آیند و خصلتی دائمی و سرتاسری پیدا می کنند.

علل پیدایش یک چنین مبارزات وسیع و پیگیری را باید در دو عامل جستجو کرد. عمده ترین عامل قبل از هر چیز سطح عالی آگاهی و همبستگی طبقاتی و توان سازماندهی است که طبقه کارگر به آن رسیده است و دومی ظهور نیروها و گرایشهای ضد فاشیستی در سایر اقشار جامعه و از جمله بخشی از بورژوازی که باعث تسهیل نسبی رشد مبارزات، علیرغم خفقان فاشیستی می گردید.

ارتقاء آگاهی و توان سازماندهی طبقه کارگر خود قبل از هر چیز بعلت تجربیات حاصل از مبارزات دوره قبلی (نیمه دوم دهه پنجاه) و مخصوصاً تبلور آن در یک قشر پیشگام طبقه کارگر است. ولی عوامل دیگری نیز در این بالا رفتن آگاهی طبقاتی و خودآموزی در امر سازماندهی نقش اساسی ایفا کردند، که احتیاج به تفصیل بیشتری دارد.

رشته انکشاف پیکار کارگری را از سر بگیریم. دیدیم که در اوائل سال ۱۹۵۶ اوج گیری مبارزات کارگری و سازماندهی مستقل آن (در کمیسوئه های کارگری) در سطح اقتصادی فرانکیسم را مجبور به عقب نشینی قابل توجهی کرد. این عقب نشینی نه تنها مبارزات کارگری را آهسته نکرد بلکه خود بر شدت آن افزود. درست است که این افزایش شدت پیکار قبل از هر چیز بعلت تاثیر عظیم آن پیروزیها بر روحیه کارگران بود (که قبلاً توضیح دادیم)، ولی تاثیر عامل دیگری را هم نباید نادیده گرفت. بوجود آمدن کمیسوئه های کارگری و بطور کلی سازماندهی مستقل طبقه کارگر، نشان دهنده نفرت عمیق کارگران از سندیکاها و دولتی بود و طبیعی است موفقیتها و بدست آوردن اراده آنان را در ادامه و تحکیم این سازماندهی و مخصوصاً کمیسوئه ها آهسته تر کرد. دقیقاً بهمین دلیل سازماندهی مستقل طبقه و کمیسوئه های کارگری مود تنفر شدید و عالمگیر رژیم فرانکو بود و در مرکز حملات آن واقع شد. مبارزاتی که از آن بعد رخ داد بخیر از مسائل اقتصادی بر سر مسائل عمده سیاسی سازماندهی طبقه کارگر بود.

در ماههای فوریه و مارس ۱۹۵۷ اولین اعتصاب مهم معدنچیان آستوری Asturias از جنگ داخلی تا به آن تاریخ بوقوع پیوست و فوراً کمیسوئه های کارگری برای رهبری مبارزه انتخاب شدند. فشار پیکار کارگران عده زیادی از پلیس های مخفی و ماورین فاشیسم را از سندیکاها زرد بیرون ریخت و در انتخابات سندیکائی پائیز ۱۹۵۷ عده زیادی از مناصب طبقه اول و حتی برخی از مناصب طبقه دوم سندیکاها زرد بدست نمایندگان کارگران افتاد. دامنه سرکوب و حملات وحشیانه رژیم فرانکو بر علیه سازماندهی کارگری بدخل سندیکاها خود ش هم کشیده شد و در ماههای بعد عده زیادی از نمایندگان سندیکاها بیکار و زندانی شدند و بدین ترتیب نقش واقعی این سندیکاها بر همه آشکار شد. در اکثر شاخه های تولیدی کارگران تسلیم این حملات نشده و دست به حمله متقابل می زنند. در سویل اعتصاب عمومی با تقاضای دستمزدها روزانه ۱۰۰ پست سازمان داده می شود. در آستوری دومین اعتصاب وسیع کارگران با شرکت ۲۰۰۰ کارگر آغاز می شود. و این اعتصاب به نواحی دیگری نظیر بارسلون بسط پیدا می کند. روش فرانکیستی چاره دیگری جز تعطیل معادن و اعلام حکومت فوق العاده و زندانی کردن بیش از دویست نفر از نمایندگان معدنچیان ندارد.

ولی همانطور که قبلاً متذکر شدیم حکومت نظامی و روشهای شبیه بآن نمی تواند درد بورژوازی را درمان کند (در تحلیل نهائی این درد درمان نشدنی و کشنده است) و ادامه چنین روشهایی بجز هر چه بیشتر مزوی کردن خود رژیم نتیجه ای ندارد. و رژیم هم بزودی دریا که بجز عقب نشینی در زمینه سیاسی چاره دیگری ندارد. این عقب

نشینی هم مطابق معمول چیزی نبود بجز کوشش برای کشاندن مبارزات کارگران به مجاری رسمی و دولتی، ولی اینبار فضای مانور طبقه کارگر بیشتر و محیط عملش دمکراتیک تر بود.

در سال ۱۹۵۸ قانون " مجالس جمعی " تصویب شد که کارگران و کارفرمایان را مستقیماً در چارچوبی که دولت تعیین می‌کرد در مقابل هم قرار می‌داد. این قانون در رابطه با قوانین قبلی که کارگران و کارفرمایان هر یک جداگانه با دولت مذاکره می‌کردند و حق مذاکره با یکدیگر را نداشتند، قدمی بجلو بود. لازم به ذکر نیست که نمایندگان کارگران در مذاکرات همان نمایندگان سندیکاها می‌بودند ولی خود کارگران در مجالس نامبرده تقاضاهای خود را بیان می‌کردند و در مذاکرات حق شرکت داشتند. قبل از ادامه بحث برای درک بهتر آنچه بعد از این خواهد آمد، لازم بتذکر است که پیشقدم این عقب‌نشینی بورژوازی اسپانیا بود نه دستگاه دولتی. سیاست دولت در واقع ادامه سرکوب فاشیستی بود، ولی بعد از درک اینکه با چنین سیاستی بخشی از بورژوازی را هم بر علیه خود برخواهد انگیزد دولت هم (که حکومتش سال قبل عوض شده و بعوض نمایندگان فاشیزم نمایندگان تکنوکراسی در آن زیاد شده بود) بحرکت درآمده و واقع بورژوازی خود خیلی زود تر از فرانکو درک کرده بود که ادامه رشد صنعتی و شریک شدن در " شوکفائی اقتصادی " اروپا با سیاستهای فاشیستی و کنترول اکید دولت بر همه امور بورژوازی و روابط صنعتی ناممکن خواهد بود. زیرا نتیجه حالت شبه - جنگ داخلی دائمی چیزی جز رکود اقتصادی نیست. ولی بیچارگی بورژوازی کشورها می‌مانند اسپانیا در این است که از یکطرف ناهنجاریهای تحمیل ناپذیر حکومت فاشیستی و پلیسی را حس می‌کند، ولی از طرف دیگر خوب می‌داند که حکومت پلیسی و فاشیزم یگانه شکل حکومت خودش است. مذبحخانه قدمهایی بر می‌دارد تا هم اینرا داشته باشد و هم کارگران را نرم کند بدون اینکه به تضاد عمیق میان این دو پی-ببرد.

گفتیم یکی از علل اوج گیری وسیع و بیسابقه مبارزات کارگری در سالهای شصت (از سال ۱۹۶۲)، ارتفاع سطح آگاهی و توان ساز-ماندهی طبقه کارگر و تعمیم این دو بود. و این خود قبل از هر چیزی حاصل شرکت وسیع کارگران در مبارزات دوره قبل بود. ولی عامل دیگری که در این ارتفاع نقشی ایفا کرد شرکت کارگران در مذاکرات مجالس جمعی بود. این مجالس اگرچه کمکی به بهبود اوضاع کارگران نکردند*، ولی همین شرکت کارگران در مذاکرات و بحث، نوشتن جمعی تقاضا نامه و پلانفرم، انتخابات و غیره باعث ایجاد ارتباط سیاسی بیشتر میان کارگران و تعمیم عادت به کار و مذاکره جمعی در میان آنها، و شناخته شدن آنها که در این کارها خبره تر و مستعد ترند توسط کارگران (تطور قشر پیشگام طبقه) می-گردید. طبیعی است که این عوامل در ارتفاع توان سازماندهی طبقه بی تأثیر نمیتوانست باشد.

دیدیم که موج جدید پیکاری که اوج گیری قطعی جنبش نویسن کارگری بود با اعتصاب کارگران آستوری در سال ۱۹۶۲ شروع شد و بسرعت به شاخه های دیگر صنعتی و نواحی دیگر بسط پیدا کرد و حدود یک میلیون نفر را در بر گرفت. عکس العمل وحشیانه رژیم فرانکو تأثیری بر این مبارزات نداشت. تأثیر آن فلج کردن دوباره فراشد تولید بود. رژیم از نو دست به عقب نشینی قابل توجهی زد (علاوه بر افزایش نسبی دستمزدها و بهبود شرایط کار، آزادی کار-گران زندانی و استخدام دوباره بیکار شدگان در کارخانه ها نیز بدست آمد.) دولت با تعریف تفاوت مابین اعتصابهای اقتصادی

* کاملاً برعکس. دوره ۶۲-۱۹۵۸ مصادف است با مبارزات بیرحمانه بورژوازی برای پائین بردن غیر مستقیم سطح زندگی و ایجاد بیکاری و فقر در میان کارگران. مجالس جمعی در واقع ابزاری بودند برای حمله به حقوق کارگران، با روشهایی پیچیده تر و زیرکانه تر از سرکوب فاشیستی.

و سیاسی (با دادن اسم " تضاد های جمعی کار " به اعتصابهای اقتصادی) و کاهش دادن مجازات اعتصابهای اقتصادی، در زمینه سیاسی نیز وادار به عقب نشینی شد. تأثیر مثبتی که این پیروزی در میان کارگران داشت از آنجا بروشنی دیده می‌شود که معدنچیان آستوری در ماه اوت همان سال، در اعتراض به حملات کارفرماها به دستاوردهای اعتصاب ماه مه دوباره دست به اعتصاب عمومی می‌زنند. رژیم با تعجیب ۳۰۰ معدنچی، دستچین شده از میان آگاهترین کارگران، باین اعتصاب عمومی پاسخ می‌دهد. این عمل ابعاد جدیدی بمبارزات کارگران بخشید. یکی از این ابعاد وارد شدن گروههای اجتماعی غیر کارگری - دانشجویان، روشنفکران، مذهبیین مترقی - در پشتیبانی از کارگران و مخصوصاً معدنچیان بود.

بدین ترتیب طبقه کارگر در مرکز سیاست ملی قرار می‌گیرد و هم چون اصلی ترین نیروی ضد خفقان و ضد فرانکیستی عرض اندام می‌کند. در هر اعتصابی گذشته از تقاضاهای اقتصادی، تقاضاهای سیاسی، آزادی سندیکا و آزادی اعتصاب مطرح می‌شود و همراه با اکثر اعتصابها تظاهرات وسیعی سازمان داده می‌شود. تقاضاهای سیاسی دیگر صرفاً تقاضاهای یک قشر پیشگام مخفی نیست، بلکه کل طبقه آنها را مطرح کرده و به لزوم مبارزه برای آنها وقوف یافته است. شکل اصلی سازماندهی موج جدید مبارزات و اعتصابها، باز هم کمیسیون های کارگری هستند که گاهی قبل از آغاز اعتصاب و گاهی در حین اعتصاب بوجود می‌آیند و امر رهبری و مذاکره را برعهده می‌گیرند. ولی برخلاف کمیسیونهای دوران قبل کمیسیونهای این دوره بعد از خاتمه اعتصاب منحل نمی‌شوند و با تداوم خود به تداوم پیکار کمک می‌کنند.

علل این امر، همانطور که گفتیم، یکی در تداوم خود جنبش حاصل از ارتفاع سطح پیکار است و دیگری در تغییر شرایط محیط این یکی در واقع فقط در پشتیبانی افشار دانشجویان و روشنفکران روحانیو از مبارزات کارگری نیست بلکه در حرکت بخشی از خود بورژوازی نیز قابل مشاهده است. در واقع در این دوران، بورژوازی که از تجربه بیات پیشین کم کم دیگر دریافته است که سرکوب پلیسی - وحشیانه بهترین راه طرف شدن با چنین جنبش وسیعی نیست، و اکثراً " ضررش " به " منافع موفقیتش " (البته از دیدگاه بورژوازی صحبت می‌کنیم) می‌چرید خود مستقلاً در این دوره وارد مذاکره با کمیسیونها می‌شود و از مذاکره با سندیکاها و مجالس جمعی امتناع می‌ورزد.

در چنین شرایطی است که جنبش کمیسیونهای کارگری آغاز به پیشروی می‌کند. کمیسیونهای کارگری با استفاده از امکانات قانونی و تلفیق آنها با فعالیت های مخفی*، چه از لحاظ وسعت و چه از لحاظ عمق، رشد می‌کنند. در سال ۶۳-۱۹۶۲، در بیسکایه جنبش کمیسیونهای کارگری برای اولین بار بعد از جنگ داخلی، به مرحله عالیتری از سازماندهی قدم می‌گذارد. کمیسیونهای کارخانه های اصلی بیسکایه در جلسه واحدی کمیسیون کارگری جدیدی ایجاد می‌کنند که وظیفه اش هماهنگ کردن پیکار در سطح ایالتی است. این کمیسیون، با تکیه بر جنبش نیرومند کارگری برای چند ماه وجهه تقریباً قانونی بخود می‌گیرد و مدیران کارخانه ها و مقامات دولتی بمذاکره با آن تن در می‌دهند. ولی این وجهه تقریباً قانونی در واقع بازتاب مستقیم فشار توده ای و پشتیبانی فعال کارگران از آن بود نه هیچ قانون ثبت شده ای، و این در واقع یکی از جنبه های بسیار مثبت کمیسیونها بود. هر بار که کمیسیون بمنظور مذاکرات، یا ارائه تقاضا یا گرفتن جواب سراغ کارفرمایان یا مامورین دولتی می‌رفت صداها کارگر بعنوان محافظ آن را همراهی می‌کردند. تا ماه مه ۱۹۶۳، یعنی زمان دستگیری و زندانی شدن کمیسیون (که با تظاهرات اعتراضی وسیع و طولانی کارگران رهبرو شد.) منظره صف

* یکی از محاسن کمیسیون ها، در رابطه با سندیکاها، دقیقاً اینست که امکانات چنین تلفیقی را فراهم میکند.

طولانی کارگرانی که کمیسون ایالتی خود را همراهی می کردند یکی از مناظر مکرر در بیل باثو بود *

در تمام مناطقی که جنبش قوت گرفته بود کمیسونها حق تشکیل جلسه و حق گرد هم آوردن کارگران در کارخانه ها یا عمارات سندیکاکی را بدست آورده بودند *

در سال ۱۹۶۳ انتخابات سندیکاکی آغاز می شود * کمیسونهای کارگری بجز در آستوری و بیسکایه* از تمام کارگران دعوت می کنند که در انتخابات شرکت کرده ، نمایندگان خودشان را انتخاب کنند * خود کمیسونها مخفیانه کاندیدهای خود را انتخاب و به کارگران معرفی می کنند * در بسیاری از کارخانه ها ، مخصوصاً کارخانه های بزرگ عده زیادی از این کاندیدها انتخاب می شوند و در سبوییل برخی از آنها حتی در انتخابات طبقه دوم هم انتخاب شده و وارد "خونتای اجتماعی" (Junta sociale) می شوند * این نقطه شروع بسط کمیسونهای کارگری ، از طریق موج جدید مبارزاتی که بعد از این انتخابات شروع شدند ، به مراکزی که جنبش کمیسونهای کارگری در آنها ضعیف بود است (از قبیل مادرید ، بارسلون ، بیسکایه) * در سراسر سال ۱۹۶۴ مادرید در آتش جلسات ، مجامع تظاهرات و اشغال کارخانه توسط کارگران ، برهبری نمایندگان کارگری می سوزد * در این بسیج های همگانی است که کمیسونهای کارگری نضج می گیرند و کمیسونهای ایالتی کارگران فلز کار بوجود می آید * انتخابات این کمیسون در یک جلسه غیر قانونی ، که هزاران کارگر فلز کار در خارج از آن اجتماع کرده بودند ، در خانه سندیکاها در خارج از مادرید صورت می گیرد *

در همین سال در مادرید نقداً کمیسونهای کارگری در هفت شاخه متفاوت تولیدی ایجاد شده اند و در آغاز سال ۱۹۶۵ کمیسون محلی بارسلون در جلسه ای مرکب از ۳۰۰ نماینده انتخاب می شود * در سال ۱۹۶۶ اولین سند برنامه ای کمیسونهای کارگری در مادرید منتشر می شود که کمیسونها را همچون جنبش مستقل ، متحد و مکرر - تیک طبقه کارگر معرفی کرده ، منشوری حاوی تقاضاهای اقتصادی و صنفی و تقاضاهای سیاسی د مکرراتیک همگانی و همچنین حقوق د مکرراتیک مشخصاً کارگری از قبیل آزادی اجتماعات ، مطبوعات ، و تشکیلات کارگری تدوین می کند * در این مرحله جنبش کمیسونهای کارگری بمثابه جنبشی وسیع و متحد در اسپانیا مستقر گشته ، می تواند نقش عمده ای در صحنه سیاسی آن ایفا کند *

خیانت حزب کمونیست

دیدیم که در سال ۱۹۶۶ کمیسونهای کارگری در سراسر اسپانیا پدید آمده بودند و با برقراری پیوند ما بین خود در سطوح محلی ، ایالتی و سرتاسری سازمانهای نیرومندی بوجود آورده بودند که جنبش کارگری را در سراسر اسپانیا متشکل می کرد * سازماندهی کمیسونها و پشتیبانی توده های کارگر از آنها چنان بود که تحت شرایط خفقان پلیسی و فاشیستی به پیکار خود ادامه می دادند و رژیم فرانکو در مقابلشان بزانو در آمده بود *

در سال ۱۹۶۹ این کمیسونها فقط روی کاغذ وجود داشتند و کمیسونهایی که بعد از آن بوجود آمدند ماهیت د مکرراتیک کمیسون هلی سالهای شصت را نداشتند و در تحلیل نهائی چیزی جز دست حزب کمونیست نبودند * رژیم فرانکو موفق شده بود این فرآورد نیرومند و عظیم پیکار کارگران را در ظرف دو سال از میان بردارد *

* در آستوری و بیسکایه کارگران بسیج شده ، پیش شرط شرکت خود در انتخابات سندیکاکی را آزادی رفقای زندانی شده و آزادی کامل کاندید شدن برای کارگران قرار می دهند و وقتی دولت مخالفت می کند ، تحریم کامل از طرف کارگران اجرا شده ، در عوض در آستوری اعتصاب عمومی سازمان داده میشود *

مسئول منحصر بفرد این شکست عظیم سیاست های حـزب کمونیست اسپانیا بود * قبل از ادامه این بحث ، برای آنکه بعضی از خوانندگان دوباره صحبت از پیشداری تروتسکیستی نکنند ، لازم به تذکر است که هم اکنون عده زیادی از رهبران حزب کمونیست اسپانیا باور بالا را قبول دارند *^{*} فرق ما با آنها در این امر صرفاً در اینست که آنها این امر را حاصل " تجزیه و تحلیل " ذهنی گرا - یانه حزب کمونیست از رژیم فرانکو و " چپ روی " حاصل از آن می دانند * ولی ما که مدتهاست خوشباوری بیش از حد را کنار گذاشته ایم ، در این " تجزیه و تحلیل ذهنی گرا " چیزی جز خیانت بشیرمانه نمی بینیم *

دیدیم که در ابتدا سیاست حزب کمونیست اسپانیا در رابطه با جنبش کارگری " مبارزه " در سندیکا های دولتی و مطرح کردن تقاضاها از آن طریق بود * با اوج گیری مبارزات مستقل طبقه کارگر و بوجود آمدن کمیسونهای کارگری حزب کمونیست هم بناچار وارد آنها شد و خود نیز شروع به سازمان دادن این کمیسونها کرد ، ولی هنوز آن خط - مشی اولی را کنار نگذاشته بود ، بلکه می کوشید کمیسونها را به آن راه بکشاند * این سیاست ، که اساساً با منطق ایجاد کمیسونها در تناقض بود ، واضح است بجائی نکشید * سیاست بعدی حزب کمونیست کوشش در راه تبدیل کمیسونها به سندیکا های علنی بود *^{*} در ابتدای این مقاله سعی کردیم نشان دهیم که تشکیلات سند - یکاکی بهیچوجه برای سازمان دادن مبارزه در شرایط خفقان مناسب نیستند ، چون اساساً امکان مبارزه قانونی وجود ندارد ، و چنین کاری در عمل بمعنای انحلال پیکار کارگران بود * ولی هدف حزب کمونیست چیزی جز این نبود که با از بین بردن آتسفرد مکرراتیک کمیسونها جنبش کارگری را تحت کنترل خود بیاورد ، و برای اینکار حتی حاضر بود تا فدا کردن جنبش هم پیش برود * بحث های بعدی این مساله را روشن تر می کند *

برای درک دقیق تر از سیاست های حزب کمونیست در رابطه با کمیسونهای کارگری در این دوره (یا بزبان بهتر توجیه حزب کمو - نیست از سیاستهای خود در این دوره) لازم است خط مشی کلی حزب کمونیست روشن شود * در اسپانیا نیز ، مانند تمام نقاط جهان ، حزب کمونیست انقلاب را به دو مرحله تقسیم کرده بود * مرحله اول انقلاب د مکرراتیک ضد فاشیستی ، و مرحله دوم انقلاب سوسیالیستی * در مرحله اول طبقه کارگر در چارچوب وحدت با عناصر ضد فاشیستی که نه تنها در میان خرده بورژوازی و " بورژوازی ملی " و ارتش ، بلکه در میان بورژوازی بزرگ نیز طرفدارانی دارد ، برای سقوط فاشیزم و حکومت سرمایه انحصاری (بخوان سقوط فرانکو) مبارزه می کند *

و بدین ترتیب طبقه کارگر می بایست با بخشی از بورژوازی بزرگ و افسران " شرافتمند " بر علیه رژیم فاشیستی طرفدار سرمایه انحصاری متحد شود و از دادن شعارها و اقدام به مبارزاتی که آنها را می رنجاند خودداری کند *

تا کنون بررسی های انتقادی زیادی از چنین خط مشی ثسی انجام گرفته است و تکرار آنها در اینجا بیهوده است * ولی عملکرد حزب کمونیست اسپانیا بعد تازه ای از این خط مشی را آشکار کرد که توضیحش ضرورت دارد * تا بحال تمام انتقاداتی که بر اینگونه مشی ها انجام شده در افشای ماهیت سازش طبقاتی مستنظر در آن و افشای

* مثلاً نگاه کنید به مقاله

" le Nouveau Mouvement Ouvrier Espagnol,"

Les Temps Modern, N.357 bis

در مجله

* نگاه کنید به کتاب

Ernest Mandel, Controle Ouvrier, T.I.

× شباهت این تحلیل از رژیم فرانکو با تحلیل فعلی حزب توده از آریا مهر آنقدر زیاد است که احتیاج به تذکر ندارد *

راست روی آنست • ولی در بطن این سیاست "چپ روی" تنفرانگیزی نیز نهفته است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است • در هنگام برخاست جنبش توده ای در تحت رژیم های مورد بحث ، که با در نظر گرفتن شرایط خصلتی انفجاری ، خود انگیخته ، پر جوش و خروش ولی زود گذر دارد ، چنان سیاستی می تواند چنین نتیجه بدهد که خرده بورژوازی ، " بورژوازی ملی " و بخشی از بورژوازی بزرگ و ارتش برای سرنگونی رژیم آماده اند ، پس به پیش بسوی سرنگونی و با این سیاست طبقه کارگر را بیفکرانه بجلوراند و به مهلکه شکست اندازد • در صورتیکه سیاست صحیح در چنین شرایطی مبارزه قاطع با هر نوع تحریک از این قبیل و بجلو راندن بی موقع جنبش (و در واقع این گونه تحریک قوی ترین اسلحه ارتجاع در چنین شرایطی است) و نگاه - داشتن آن در سطح تبلیغ ، بسط پایه و تدارک و سازماندهی تا متناسب تر شدن توازن قواست • پرولتاریای اسپانیا با تجربه تئوری مبارزات آن بود که به چنین مهلکه ای کشانده شود ، ولی ضربه سختی خورد •

این نتیجه مخرب سیاست حزب کمونیست در همان آغاز جنبش نوین کارگری ، در دهه ۱۹۵۰ ، نقداً ظاهر شده بود • از جمله می توان از سازمان دادن عجلانه "اعتصاب ملی" در سال ۱۹۵۹ ، تحت این توهم که فرانکو بزودی تحت فشار کلیه اقشار و طبقات ضد فاشیست سقوط خواهد کرد ، نام برد • شکست سخت حاصل از این حرکت ، که با وارد آمدن ضربات پلیسی شدید بر پیکر طبقه کارگر خود مبارزین حزب همراه بود ، چنان طبقه کارگر را سرخورده و دل - سرد کرد که آثار آن تا چندین سال بر طرف نشد و رکود چند ساله مبارزات پس از آن یکی از بازتابهای آنست •

در سال ۱۹۶۶ نیز همین عمل ، منتهی در مقیاس وسیعتر ، صورت گرفت • در آنسال ، همانطور که دیدیم کمیون - های کارگری در سراسر اسپانیا تشکیل شده بود و جنبش را رهبری می کرد • جنبش نه تنها وسعت بی سابقه ای یافته بود بلکه سرعت در حال گسترش بود • در انتخابات سندیکائی سال ۱۹۶۶ که کار - گران در آن شرکت کردند شدت تبلیغات و فشار مبارزه بقدری زیاد بود که مامورین پلیسی یا اصلاً کاندید نشدند یا در انتخابات بطور مفتضحانه شکست خوردند ، وعده زیادی از بهترین مبارزین پرولتاریا انتخاب شدند • در چنین شرایطی بود که حزب کمونیست دوباره نغمه های پیشین را از سر گرفت ؛ رژیم فرانکو عنقریب سقوط خواهد کرد ، علت اینکه رژیم در برابر مبارزات وسیع کارگران کاری نمی کند این است که ارتش رسماً توده ها آمده است ، افسران شرافتمند بایست هر چه زودتر مبارزه را آغاز کنند ، تضاد بورژوازی و بورژوازی بزرگ با فرانکو آنقدر زیاد شده که زمان مبارزه متحد فرا رسیده ... و بر اساس این " تجزیه و تحلیل " حزب کمونیست بار دیگر شعار سازمان دادن فوری " اعتصاب ملی " (بهمان معنائی که توضیح دادیم) را مطرح کرد * • تدارک این اعتصاب دقیقاً چیزی بود که فرانکو می خواست • اولاً با پیدا شدن اوهام خیلی زیاد در رابطه با امکانات فعالیت غنی مخفی کاری عملاً فراموش شد و کلیه فعالی - تن کمیونیونها شناخته شدند • وثانیاً چپ روی های حاصل فرصت خوبی

* مقصود از "اعتصاب ملی" قیام کلیه "طبقات ملی" (از جمله بخشی از بورژوازی بزرگ) برای سرنگونی رژیم فرانکو بود •

* مطرح کردن این سیاست این بار خالی از درد سر نبود و در واقع در داخل حزب چنان بحرانی ایجاد کرد که خطر انشعاب مبرفت • در هر صورت به اخراج چند نفر از رهبران منجر شد • مواضع آنها بطور خلاصه این بود که انقلاب اسپانیا انقلابی سوسیالیستی است و سرنگونی فرانکو ، بخودی خود ، صرفاً یک تغییر سیاسی است و تأثیر دگرگون کننده ای نمیتواند داشته باشد ، و زمان بسیج برای این انقلاب هم هنوز آماده نیست ، و بدین دلیل اوهام بیهوده در باره سقوط فوری رژیم فرانکو هم نباید در سر پروراند •

برای تشدید تبلیغات ضد کمونیستی و ضد کارگری به رژیم فرانکو داد • سرکوب جنبش در اواخر ماه دسامبر شروع شد ، بعد از فرارند می در مورد قانونی که فرانکو قانون ارگانیک می نامیدش و محتوای آن تبدیل حکومتش به حکومت سلطنتی موروثی با حفظ گوهر و موازین اساسی فرانکیزم بود • این رفتارندم از نظر افکار عمومی بازار مشترک اروپا نیز برای فرانکو حائز اهمیت بود ، زیرا طبیعتاً سرکوب جنبشی که تمام فعالیتهايش در اروپا کاملاً قانونی است نمی توانست وجهه خوبی داشته باشد • سیاست حزب کمونیست این مشکل او را هم حل کرد •

دوره سرکوب ، پیگرد ، توقیف ، تبعید و اخراج توده ای پیشین گامان طبقه کارگر و مبارزین سیاسی آغاز شده بود • برای درک مقیاس آن کافست ذکر کنیم فقط در مادرید بیش از ۱۴۰۰ مبارز کارگر دستگیر و اخراج شدند • نیروهای پلیس چندین بار بر روی تظاهرات کارگران آتش گشودند ، بر این ترازنامه کثیف باید ترورهای مکرر مبارزین سیاسی ، مخصوص مبارزین E.T.A. (ملت باسک و آزادی Euzkadi ta Askatasuna) و در باسک را بدست آد مکشان حرفه ای رژیم افزود •

ولی پرولتاریای اسپانیا آگاه تر و رزمنده تر از آن بود که اجازه بدهد دستاورد مبارزه اش اینگونه پایمال شود • مقاومت کارگران در مقابل سرکوب و حمله متقابلشان ، در آن شرایط خفقان سرتاسری و همه جانبه ، خوشبین ترین مبارزین را هم بحیرت واداشت • از سال ۱۹۶۷ بعد ، در شرایط خفقان روز افزون اعتصابا کارگری هم ، اگر چه بطور پراکنده ، روبه افزایش گذاشت • و در زیر خفقانی که ستیغش حالت فوق العاده و حکومت نظامی ای بود که در دو ماه اول سال ۱۹۶۹ در سراسر اسپانیا اعلام شد ، موج جدیدی از مبارزه پا گرفت که تا کنون ادامه دارد • در این رابطه بالا رفتن قابل توجه آگاهی طبقاتی و مبارزات آگاهانه سیاسی پرولتاریای اسپانیاشایان توجه است • بسیج توده ای در سال ۱۹۷۰ در دفاع از مبارزین E.T.A. که در بُورگس Burgos محاکمه می شدند ، بزرگترین بسیج توده ای در اسپانیا بعد از جنگ داخلی بود • این بسیج در اعتصاب عمومی در بیسکایه و گی پوزکوا Guipuzcoa باوج رسید •

کمیسیونهای کارگری ، یعنی موتور سازمانده مبارزه ، در مرکز حملات رژیم فرانکو قرار داشتند • اگر چه مقاومت طبقه کارگر به رژیم امکان نابود کردن کمیونیونها را نداد ، ولی خفقان بیسابقه پراکنده شدن پیکار و از بین رفتن تداوم آن ، تشکیلات کمیونیونها را از پایه آن دور ساخت و این عمل امکان پراتیک غیر دمکراتیک را در داخل آنها فراهم آورد • این بیشتر از همه در گرد هم آئی سرتاسری کمیونیونها در سال ۱۹۶۷ واضح گشت • چون اکثر این نمایندگان را خود کارگران انتخاب نکرده بودند ، بلکه از طرف " رهبران " (یعنی آن رهبرانی که بعد از موجهای عظیم پیگرد و توقیف هنوز دستگیر نشده بودند !) فرستاده شده بودند • توده طبقه کارگر نیز کنترلی بر تصمیم گیری ها و مصوبات نداشت * • از این دوره بعد است که گروهها و گرایشاتی که در کمیونیونها در اقلیت بودند بدستی حزب کمونیست را متهم به عملکرد ضد دمکراتیک و تحمیل خط مشی خود بر کمیونیونها می کنند • در اینجا بد نیست به خوش - رقصی دیگر حزب کمونیست در مقابل رژیم فرانکو اشاره کنیم که به انتخابات سندیکا های زرد در سال ۱۹۶۹ صورت گیرد ، ولی در آن سال انتخابات قرار بود در سال ۱۹۶۹ صورت گیرد ، ولی در آن سال رژیم فرانکو ، که مشغول تصفیه خود این سندیکاها از نمایندگان واقعی کارگران و فرستادن آنها به زندان بود (مبارزه وحشیانه اش در این راه به ایجاد حالت فوق العاده در سراسر اسپانیا بمدت دو ماه منجر شد) انتخابات سندیکائی را موقوف کرد • در سال ۱۹۷۱ در شرایطی که سرکوب جنبش کارگری ، بعد از بسیج وسیع کارگ - حران

* این باور را هم اکنون برخی از رهبران فعلی و سابق حزب کمونیست تصدیق میکنند •

در مقابل محاکمات بُورگس دوباره شدت گرفته بود ، رژیم فرانکسو اعتماد بنفیس و کنترل کافی برای اعلام انتخابات سندیکائی جدید در خود احساس کرد . واضح که در چنین شرایطی که مساله اساسی افشای هرچه شدید تر و وسیعتر رژیم در تمام سطوح و دفاع از مبارزین زندانی شده و تقاضای آزادی آنهاست پذیرفتن دعوت رژیم برای شرکت (آنهم شرکت بی قید و شرط) در این انتخابات ، در آنمسفر حکومت نظامی ، هم خیانت به سنن جنبش کارگری در اسپانیا بود ، وهم مبارزات را از مجرای اصلی آن منحرف می کرد . معذالك اکثریت کمیسیونهای کارگری ، که گفتیم دیگر تحت کنترل حزب کمونیست درآمده بود ، بدون توجه به اعتراض سایر گروههای سیاسی ، از کارگران دعوت کرد در انتخابات شرکت کنند و خود از نمایندگان طرفدار رژیم پشتیبانی کرد . لازم به ذکر است که دقیقاً سیاست صحیح تحریم این انتخابات بود که باعث رشد سریع گروههای چپ ، مخصوصاً تروتسکیست ها در این دوران شد .

علت آنهمه پشتك و واروهای راست و چپ حزب کمونیست (سیاستش نسبت به سندیکاهای زرد ، سیاست سندیکا کردن کمیسیونها ، سیاست خیانت آمیزش در قبال اوج گیری جنبش کمیسیونها . . .) ، اگر بخواهیم خوشبینانه هم قضاوت کنیم ، تلاشهای آن حزب برای بورجکراتیزه کردن جنبش و کنترل کامل بر آنست . و این خصلت از خصلت

سیاسی رفرمیزم و فرصت طلبی علنی ، که ویژگیهای احزاب کمونیست است ، جدا ناپذیر است . در شرایط برقراری دیکتاتوری در جنبش کارگری ، کارگران خیلی سریع " رهبران " فرصت طلب را بکنار می اندازند (چند نمونه از این را در همین مقاله نشان دادیم) . سیاست اخیر حزب کمونیست (یعنی بعد از فرمهای دمکراتیک ' اخیر در اسپانیا) ، در رابطه با کمیسیونهای کارگری نیز این را بروشنی نشان می دهد . اینها که در دوران سلطه فاشیسم هوادار تبدیل کمیسیونها به سندیکا بودند ، بعد از انحلال فاشیسم ، یعنی در شرایطی که مساله ساختن سندیکای واحد ، دمکراتیک و مستقلاً کارگران در دستور روز است و کمیسیونهای کارگری بهترین پایه را برای ایجاد چنین سندیکائی فراهم می کنند ، از فرا خواندن کنگره برای تشکیل سندیکای واحد جلوگیری کردند و این امر باعث اولاً پیدایش شدن سندیکاهای متعدد و غالباً متخاصمی (سندیکای سوسیالیستها ، سندیکای آنارشویستها ، سندیکاهای سرخ ، . . .) شد و بعلاوه بحران بسیار عمیقی در داخل خود کمیسیونهای کارگری ایجاد کرد . علت این سیاست (همانطور که عده زیادی از مبارزین خود کمیسیونها بآن اشاره کردند) حفظ کنترل بورکراتیک شدید بر کمیسیونها است ، که خفقان و سرکوب پلیسی دوران قبل شرایطش را فراهم کرده بود .

و — ناصر
س — عارفی